

مردی ساکن

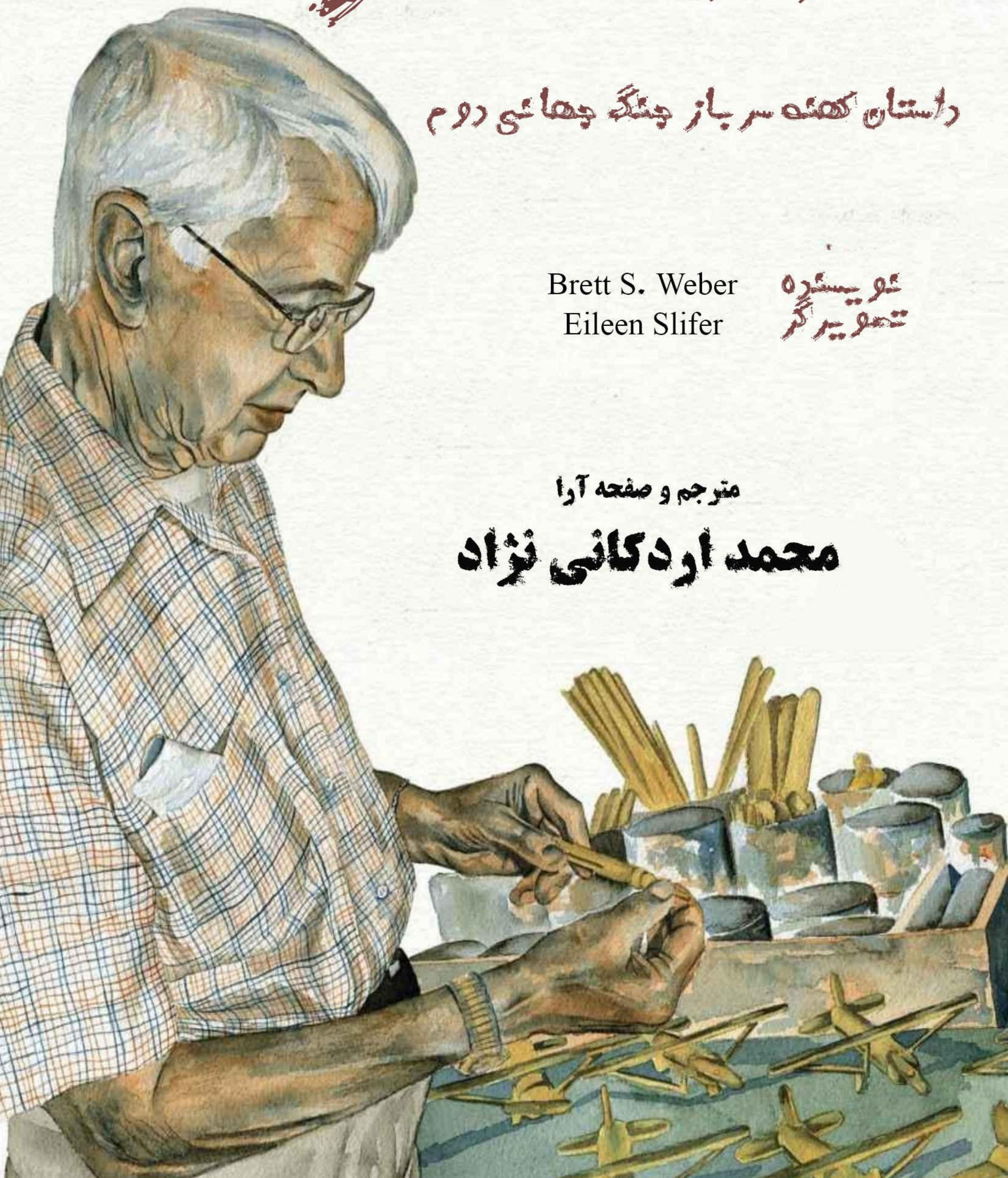
داستان کهنه سر باز چنگ چھائی دوم

Brett S. Weber
Eileen Slifer

ترجمہ
تھریئر

مترجم و صفحہ آرا

محمد اردگانی نژاد



مرد دل ساز

داستان کهنه سر باز چنگ چھائی دوم

پاییز ۹۷

تقديم به پسر

آراد

تماس با مترجم

۰۹۳۷۳۸۳۱۰۳۰

www.MYCITYAPP.ir

insta: mohammadkhan.pv

telegram: mohammadkhan67

مدل ساز

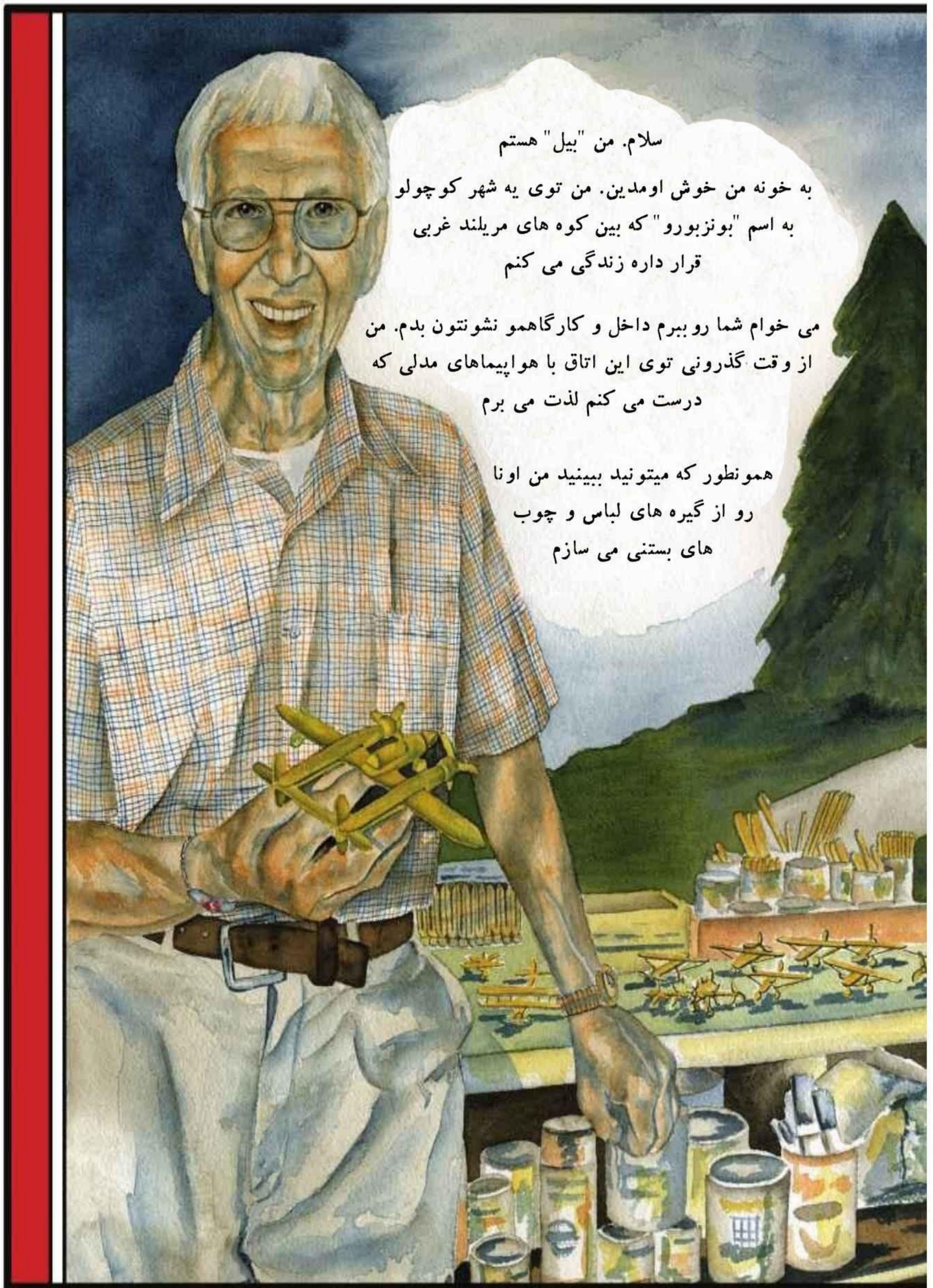


داستان کهنه سر بازار چنگ جهانی دوم



مترجم و صفحه آرا

محمد اردکانی نژاد

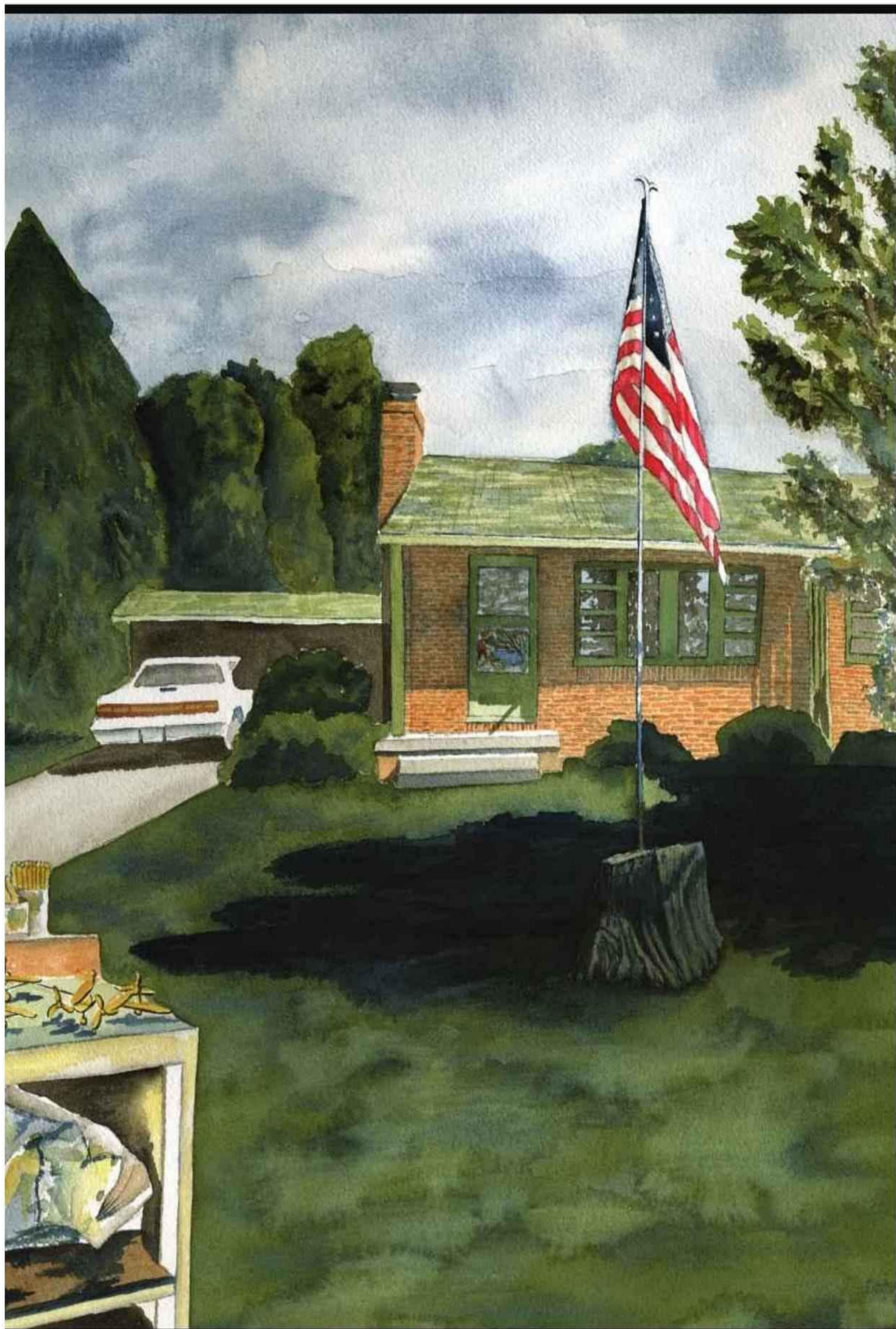


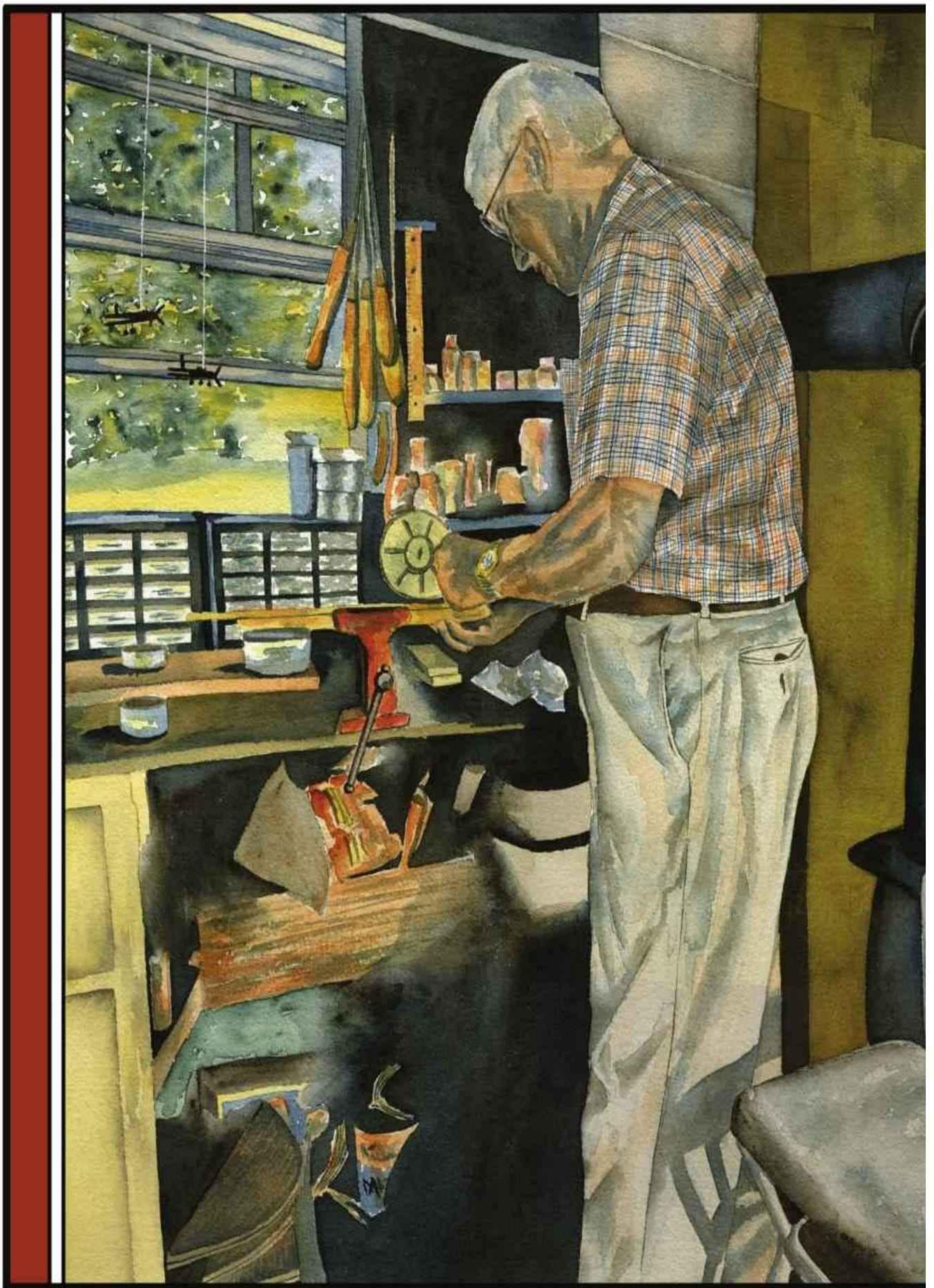
سلام. من "بیل" هستم

به خونه من خوش اومدین. من توی یه شهر کوچولو
به اسم "بونزبورو" که بین کوه های مریلند غربی
قرار داره زندگی می کنم

می خوام شما رو ببرم داخل و کارگاهمو نشونتون بدم. من
از وقت گذرونی توی این اتاق با هواپیماهای مدلی که
درست می کنم لذت می برم

همونطور که میتونید ببینید من اونا
رو از گیره های لباس و چوب
های بستنی می سازم





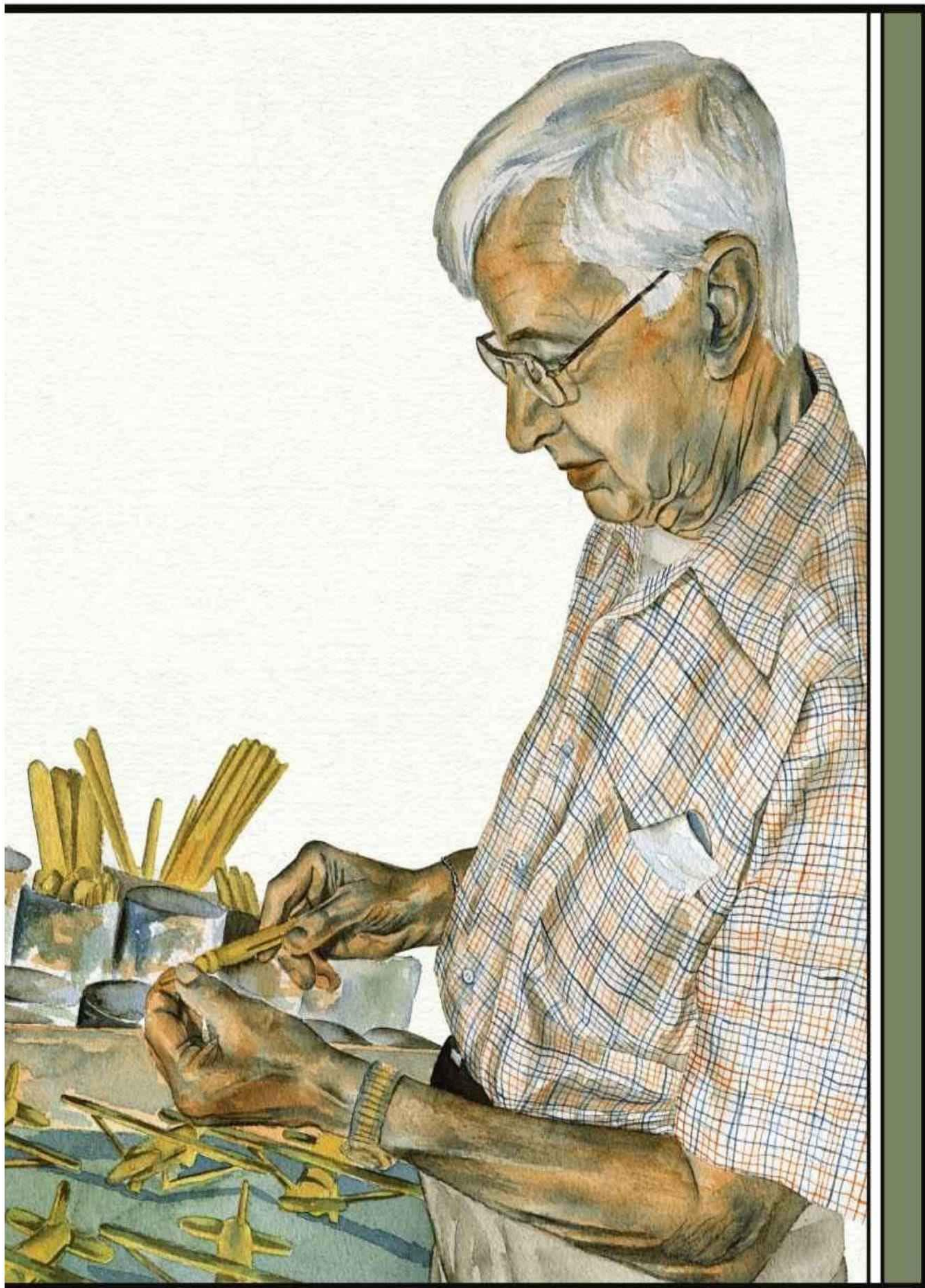


بزارید بهتون بگم چطوری این هواپیماها رو می سازم. من از يك گیره لباس چوبی برای بدنه هواپیما استفاده می کنم و از چوب های بستنی برای بال ها. برای اینكه فرم کلی هواپیمای مدل درست و دقیق در بیاد مجبورم بال ها رو ثابت نگه دارم. برای ساخت ملخ هواپیما مجبورم كه يك تکه چوب رو بتراشم. این كار اغلب آسون نیست و بعضی وقت ها چوب ها می شکنن. برای چرخ های هواپیما انتهای تکه چوب ها رو اره می كنم كه اصطلاحا بهشون پرچ گفته میشه. این كار به من يك دایره بی نقص رو میده كه دقیقا همون چیزیه كه برای چرخ ها احتیاج دارم. این قطعات رو با استفاده از پرچ های كوچكتر به بدنه هواپیما متصل می كنم

من دوست دارم قسمتهای مختلف مدل مورد نظرم رو آماده كنم و اونا رو به ترتیب توی فنجان ها بچینم تا موقعی كه برای ساخت يك هواپیمای جدید آماده بشم. این كار بیشتر وقت ها می تونه خسته كننده باشه اما وقتی تمام قطعات در نهایت کنار هم قرار میگیرن میبینم كه ارزشش رو داشته

حالا كه فهمیدید من چطور این مدل ها رو درست می كنم بذارید بهتون یه تاریخچه كوچولو درباره هر كدوم از این هواپیماها بگم





روح سنت لوئیس (Spirit of Saint Louis)

هواپیمای مشهوری که چارلز لیندبرگ اولین پرواز مستقیم دنیا از میان اقیانوس اطلس را در سال ۱۹۲۷ میلادی با آن انجام داد.

این هواپیما می بایست کوچک و البته سبک ساخته می شد و البته توانایی حمل سوخت کافی برای طی مسافت طولانی. در حال حاضر این هواپیما در موزه هوا فضای واشنگتن آویزان است



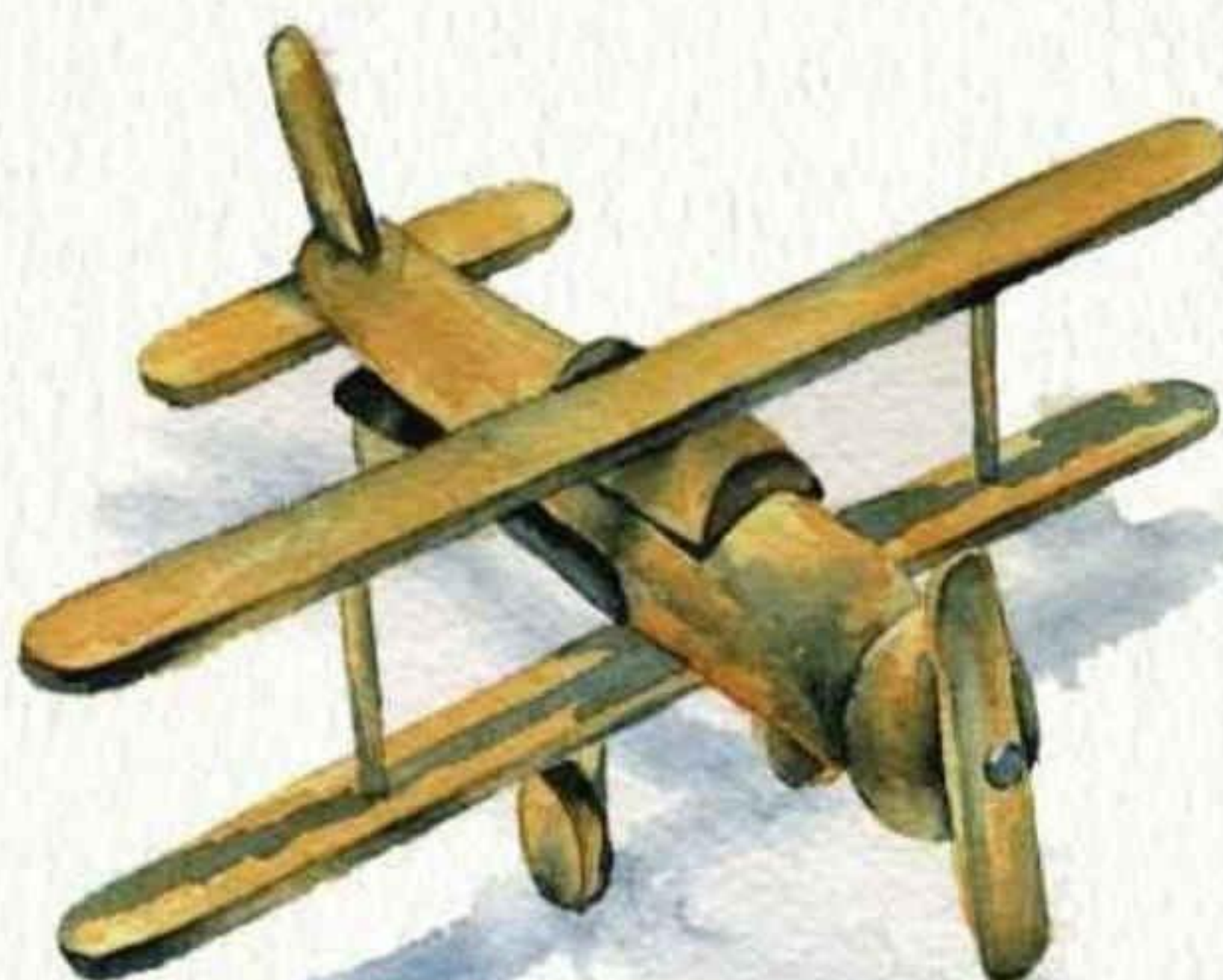
پایپر کاب جی-۳ (Piper Cub J)

از این هواپیمای کوچک برای آموزش خلبان های جنگی استفاده می شد. در جنگ جهانی دوم از آنها برای مأموریت های دیده بانی و انتقال محموله استفاده می شد متوسط زمان ساختن هر فروند از این هواپیما های بسیار کاربردی در خلال جنگ فقط ۲۰ دقیقه بود



PT-17 Stearman

از این هواپیما نیز برای آموزش خلبان ها در خلال جنگ جهانی دوم استفاده می شد. پرواز با آنها ساده و قابل اطمینان بود. ارتش هزاران فروند از این هواپیماها را خریداری کرد. بعد از اتمام جنگ آنها همچنان محبوب ماندند و برخی از آنها هنوز هم به پرواز در می آیند



این جنگنده از نوع دوربرد بود که برای بمباران کردن اهداف پشت خطوط دشمن به کار گرفته می شد. این هواپیما که با مسلسل مجهز شده بود در روزهای آغاز به کارش با دیگر جنگنده های بی-۱۷ به پرواز در می آمد البته با آرایش نظامی شکل گریز و گنج کننده برای حفاظت از خودشون



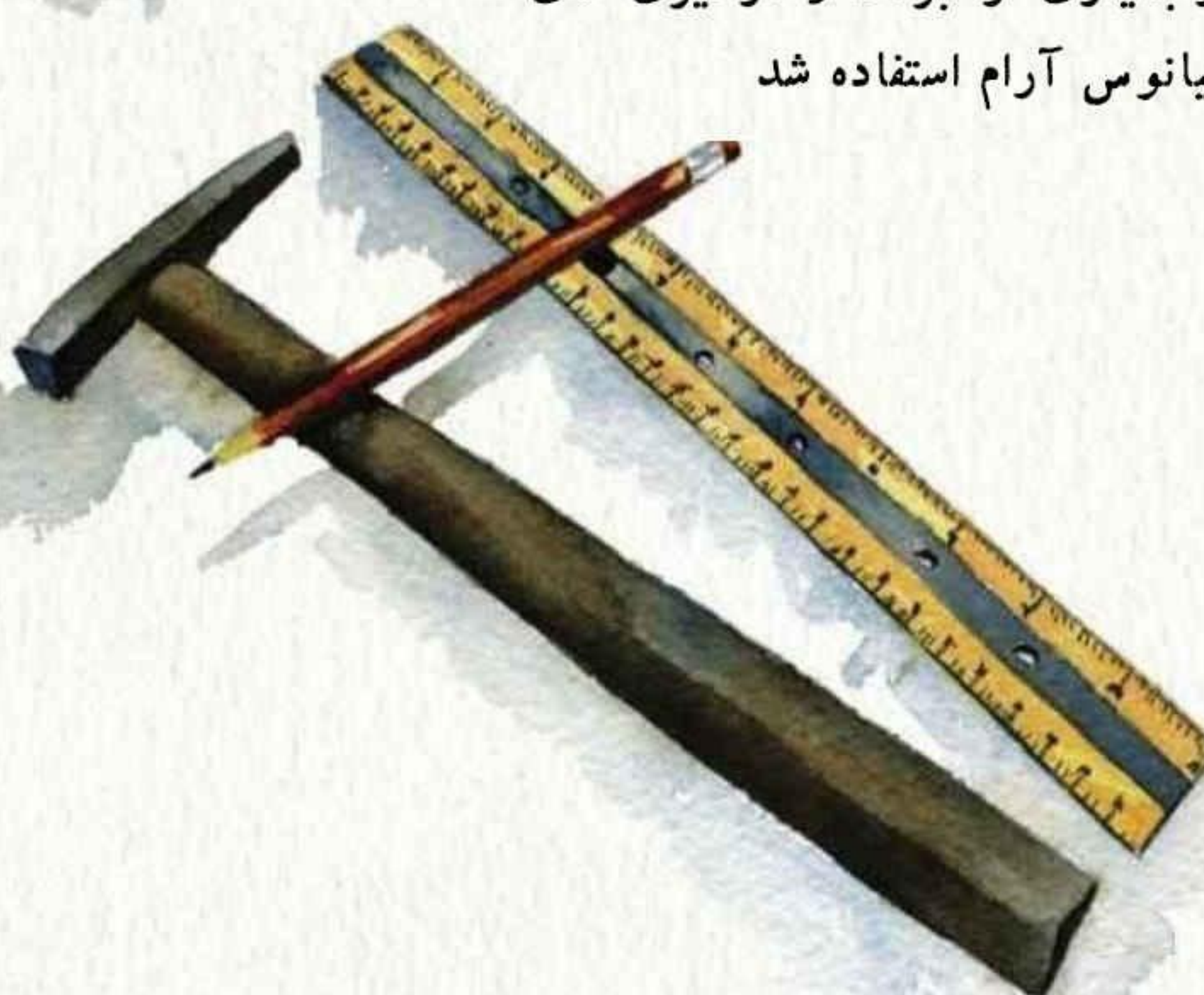
در نهایت، جنگنده های دوربرد مثل موستانگ پی ۵۱ برای حفاظت از این هواپیماها بعنوان اسکورت به کار گرفته شدند. در خلال جنگ جهانی دوم، بیشترین بمباران ها توسط این جنگنده انجام شد

Brewster

هواپیمای جنگنده کوچکی که در جنگ جهانی دوم استفاده می شد و به نام A2F بوفالو شناخته می شد. این هواپیما اولین جنگنده تک موتور بود که توسط ارتش ایالات متحده به کار گرفته شد.



هواپیمای "برستر" بخاطر جثه کوچکی که داشت قادر به استفاده و حمل و نقل توسط ناو هواپیمابر بود. از این جنگنده در بسیاری از نبردها و درگیری های اقیانوس آرام استفاده شد



بوئینگ بی ۲۹ - سوپر فور ترس



بی-۹ یک بمب افکن دوربرد با آتش سنگین بود. این جنگنده برای حمل قدرتمندترین مواد منفجره ارتش طراحی شده بود.

دو فروند از این هواپیماهای بوئینگ بودند که بمب های اتمی رو روی ژاپن ریختند و باعث اتمام جنگ جهانی دوم شدند

هواپیمای آب نشین



اولین هواپیمای آب نشین در سال ۱۹۱۰ ساخته شد دقیقا ۷ سال بعد از اولین پرواز موفق برادران رایت در کالیفرنیا شمالی. هواپیماهای آب نشین منحصر بفرد بودند چون قادر به نشستن و بلند شدن از سطح آب بودند. این هواپیماها حتی در زمین های ناهموار هم کاربرد داشتن

لاکهید پی-۳۸ لایتنینگ



وقتی که پی-۳۸ ساخته شد سریع ترین هواپیمای جهان بود. این جنگنده قادر بود با سرعت ۴۰۰ مایل بر ساعت پرواز کند. سرعت و دوربرد بودنش اون رو تبدیل به قدرتمندترین سلاح در جنگ جهانی دوم کرده بود

هواپیماهای باری

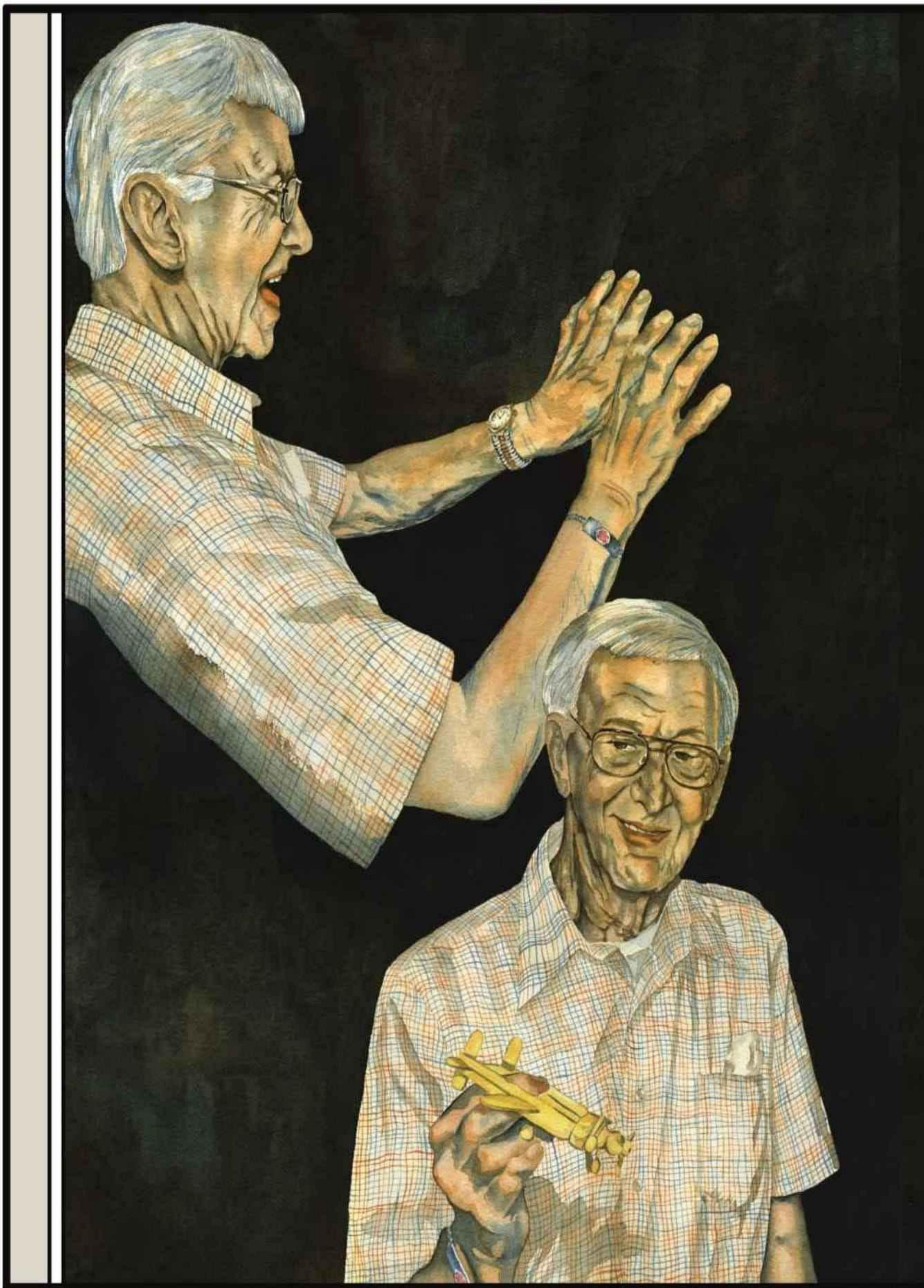
در جنگ جهانی دوم فقط موتورهای جت نبودن که به کار می آمدن، هواپیماهای باری هم همیشه برای ارتش حائز اهمیت بودن. از آنها برای انتقال مقادیر زیادی از منابع و مهمات در مسافت های طولانی استفاده می شد. گاهی اوقات از آنها برای حمل سرباز ها به میدان مبارزه هم استفاده می شد. امروزه هواپیماهای باری این قدر بزرگ ساخته می شن که حتی قادر به جابجایی و حمل تانک هستن



کنکورد

این محصول اولین هواپیمای مسافربری سوپرسونیک بود که اولین بار در سال ۱۹۶۹ به پرواز در آمد. سوپرسونیک یعنی سرعتی بالاتر از سرعت صوت. از کنکورد برای پروازهای طولانی در مدت زمان کم استفاده می شد. این هواپیما قادر بود ۱۳۰۰ مایل را در ۱ ساعت طی کند و می توانست اقیانوس اطلس رو ۳ ساعت و نیم طی کنه



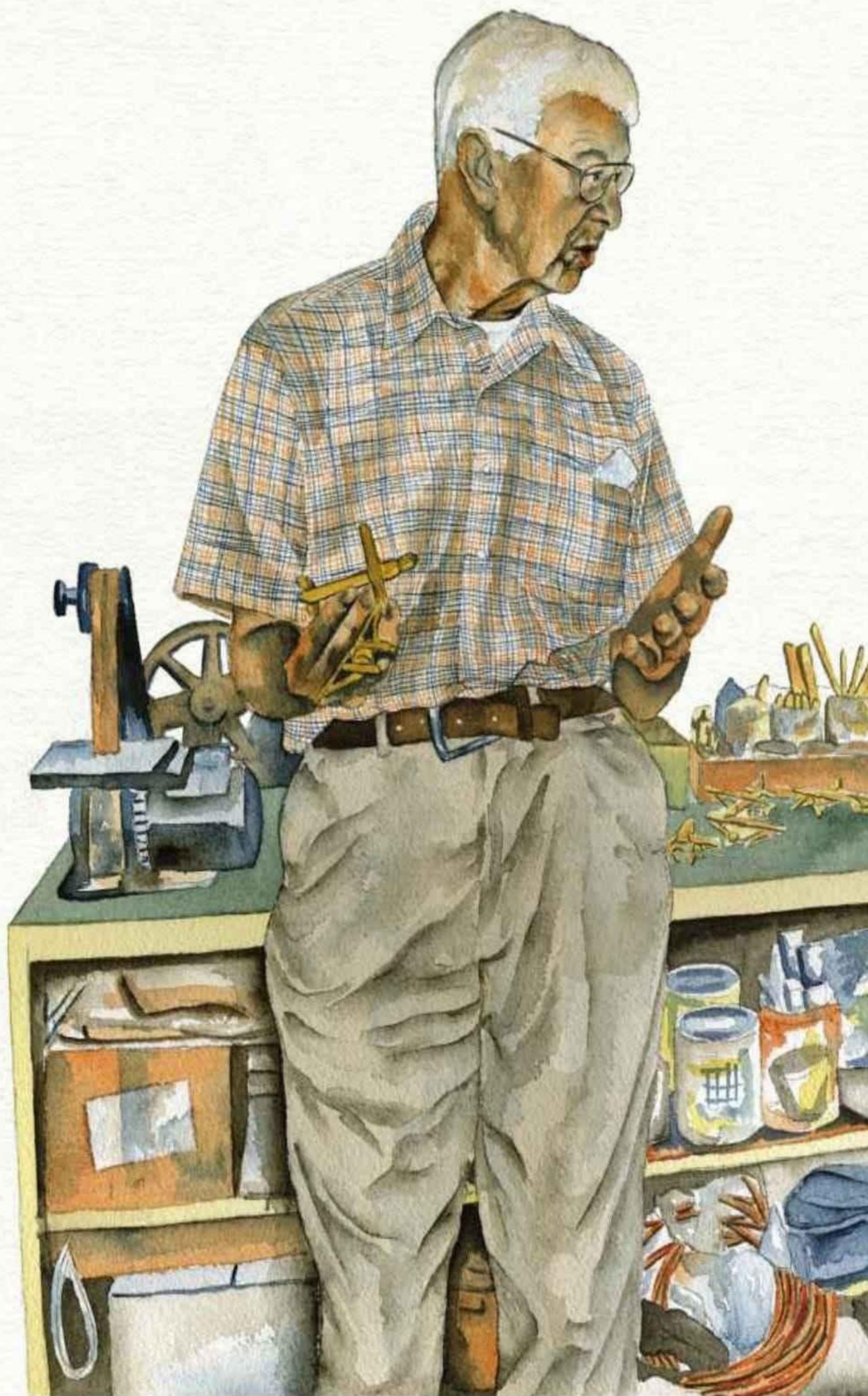


دست های من به چابکی و فرزی ۶۰ سال
پیش نیستن. آرتروز دست های منو خشك
و بی روح کرده و مفصل هام ورم کرده

ساختن این مدل های چوبی اغلب اوقات
چندان هم آسون نیست اما اگه به خاطر
کارهایی که بعضی از این هواپیماها انجام
دادن نبود من الان اینجا نبودم که این
داستان رو براتون تعریف کنم

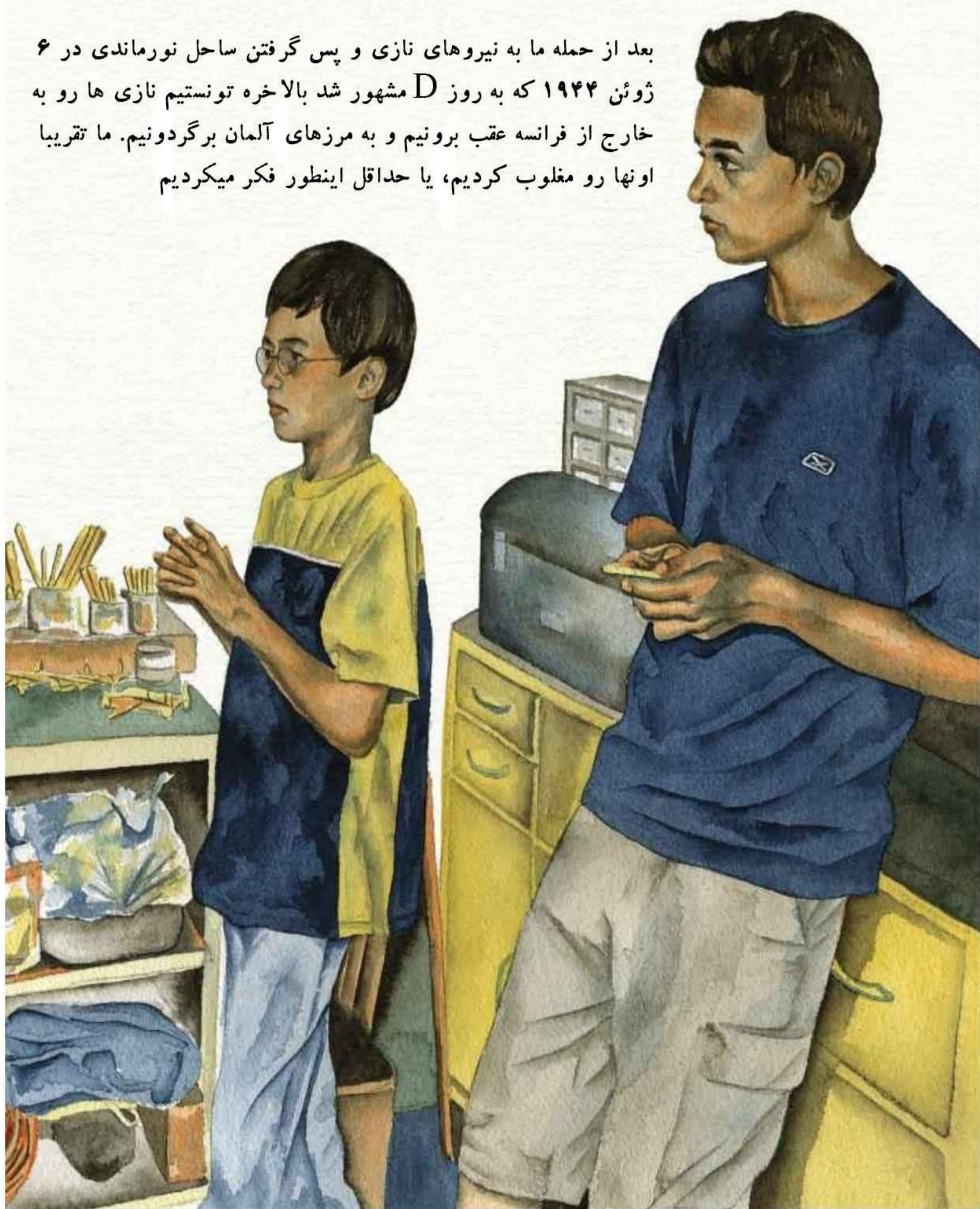


اگرچه زندگی من الان ساکت و آرومه اما همیشه اوضاع اینجوری نبوده. من این هواپیماها رو به این دلیل ساختم چون منو یاد روزهایی می ندازن که زندگی به این راحتی ها نبود. اونا منو به یاد مهم ترین نقشی که توی داستان زندگی من ایفا کردن می ندازن و البته زندگی خیلیای دیگه



سال ۱۹۴۴ بود. دنیای آزاد درگیر جنگ با آلمان نازی، ایتالیا و ژاپن بود که ما به اون ها نیروهای متحدین می گفتیم. نازی ها تقریبا تمام کشورهای قاره اروپا را تسخیر کرده بودند و ژاپنی ها هم نبرد پر قدرتی را علیه متفقین در جبهه اقیانوس آرام انجام می دادن

بعد از حمله ما به نیروهای نازی و پس گرفتن ساحل نورماندی در ۶ ژوئن ۱۹۴۴ که به روز D مشهور شد بالاخره تونستیم نازی ها رو به خارج از فرانسه عقب برونیم و به مرزهای آلمان برگردونیم. ما تقریبا اونها رو مغلوب کردیم، یا حداقل اینطور فکر میکردیم

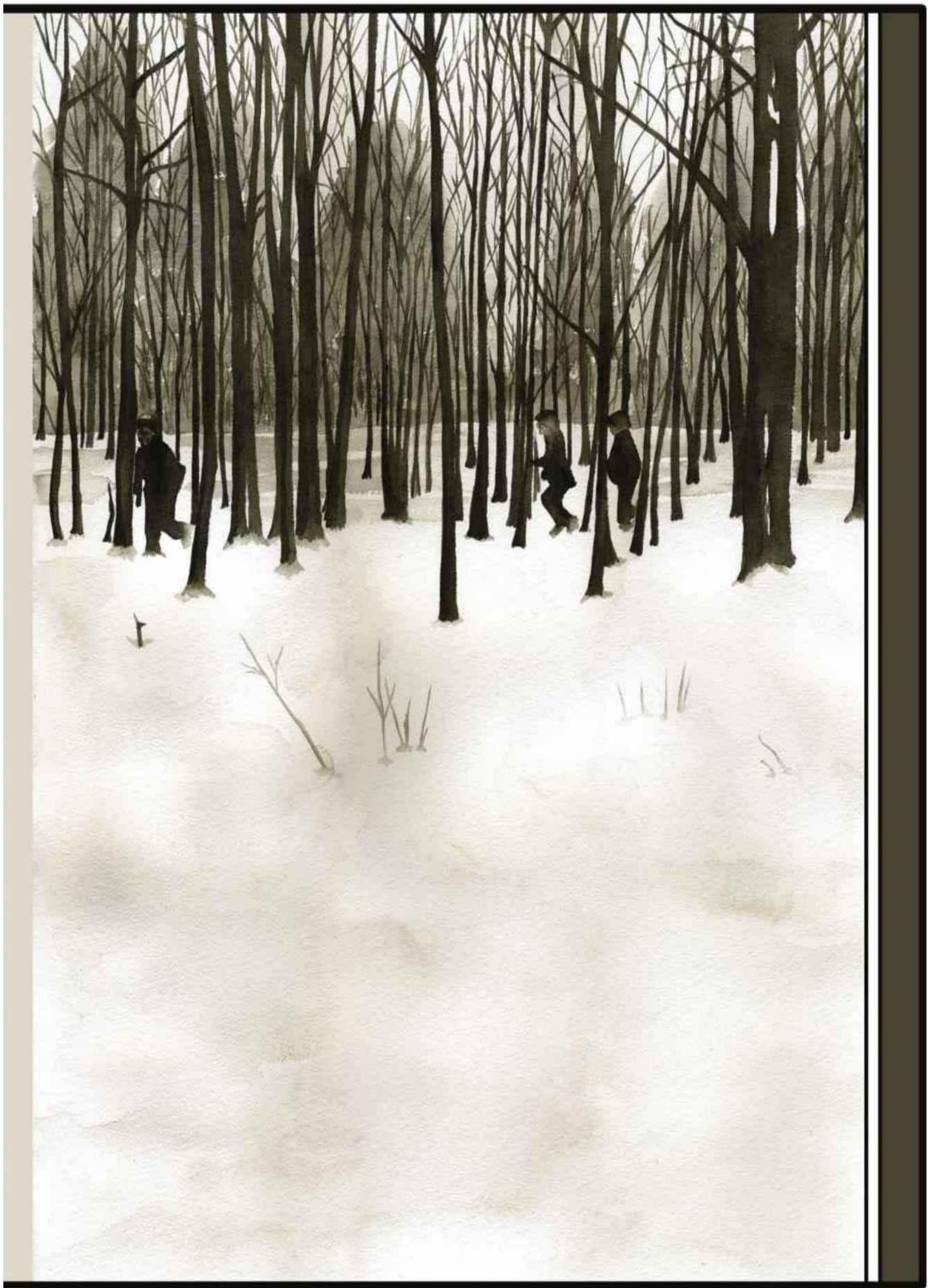


اما نازی ها به طور مخفیانه نیروهای باقیمانده شون رو برای يك حمله سهمگین در مقابل متفقین (فرانسه، بلژیک، آمریکا، انگلیس و شوروی) در جبهه غربی جمع آوری و متحد کردن. اون ها طی چند ماه تانك های زیادی به اسم ”پانزر“ و البته تعداد بی شماری سلاح های دیگه برای حمله به ما تولید کردن. نقشه شون هم این بود که راه خودشون رو از طریق شکستن خطوط نیروهای ما در مرز آلمان باز کنن و مستقیم به سمت دریا برن تا شهر بندری آنتورپ در بلژیک رو اشغال کنن. این یورش سنگین آخر و نبردی که در ادامه اون شکل گرفت به ”نبرد بولج“ معروف شد. اگه به نقشه نگاه کنید می بینید که حمله اون ها چطوری باعث به وجود اومدن يك شکاف ورم مانند در نیروهای متفقین شد و باعث عقب نشینی اون ها به سمت بلژیک شد

حمله اولیه در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۴ آغاز شد. در ابتدا ما هیچ کدوم نظری در رابطه با اینکه اینجا چه اتفاقی داره میفته نداشتیم! فرمانده هامون از دیدن قدرت نیروهای آلمان نازی شگفت زده و متعجب شده بودن. اون ها اطمینان داشتن که برای نازی ها به هیچ وجه توانایی و قدرتی برای مدیریت حملات و ادامه جنگ اون هم با این حجم و وسعت نمونده. ما ترسیده بودیم نکنه آلمانی ها سعی کنن حملاتشون رو از طریق فرانسه ادامه بدن و ما تمامی پیشرفت هایی که نیروهامون به سختی به دست آورده بودن رو به راحتی از دست بدهیم. دسته من برای دفع حمله آلمانی ها فراخونده شد. خیلی زود، بیشتر نیروهای متفقین روی عقب راندن ارتش نازی و جلوگیری از پیشروی اون ها متمرکز شد

وسط های زمستون بود. هوا خیلی بد بود. همه جا مه آلود و همه چیز از برف پوشیده شده بود. بعضی جاها عمق برف تا زانو می رسید. هیتلر روی بدی آب و هوا تو این موقع از سال بعنوان بخش بزرگی از نقشه ش حساب کرده بود چون به آلمان ها برتری می داد

ابرها به قدری ضخیم بودن که نیروی هوایی ما قادر به پرواز و کمک به ادامه نبرد و بمباران نبود و اغلب هواپیماها زمین گیر شده بودن. روزها سرد بود و شب ها سرد تر. در طول این مدت من فقط می تونستم به خونواده ام اون ور اقیانوس فکر کنم. می تونستم تصورشو بکنم یکشنبه ها مثل همیشه برای شام دور میز نشستن و من به طرز وحشتناکی دلم براشون تنگ شده بود. اما خونوادم و این خاطرات اینو هم بهم یادآوری می کردن که دارم بخاطر چی می جنگم

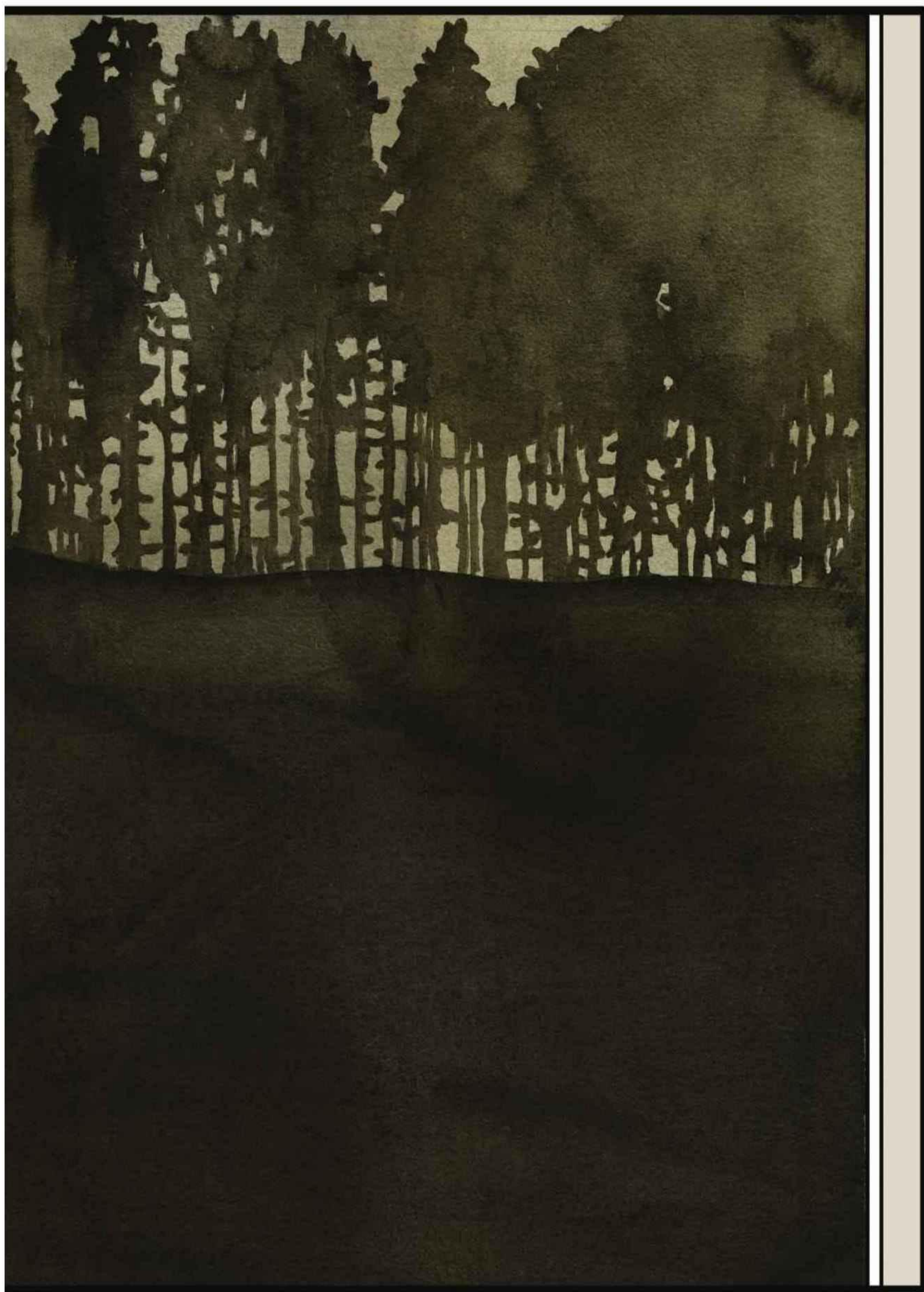


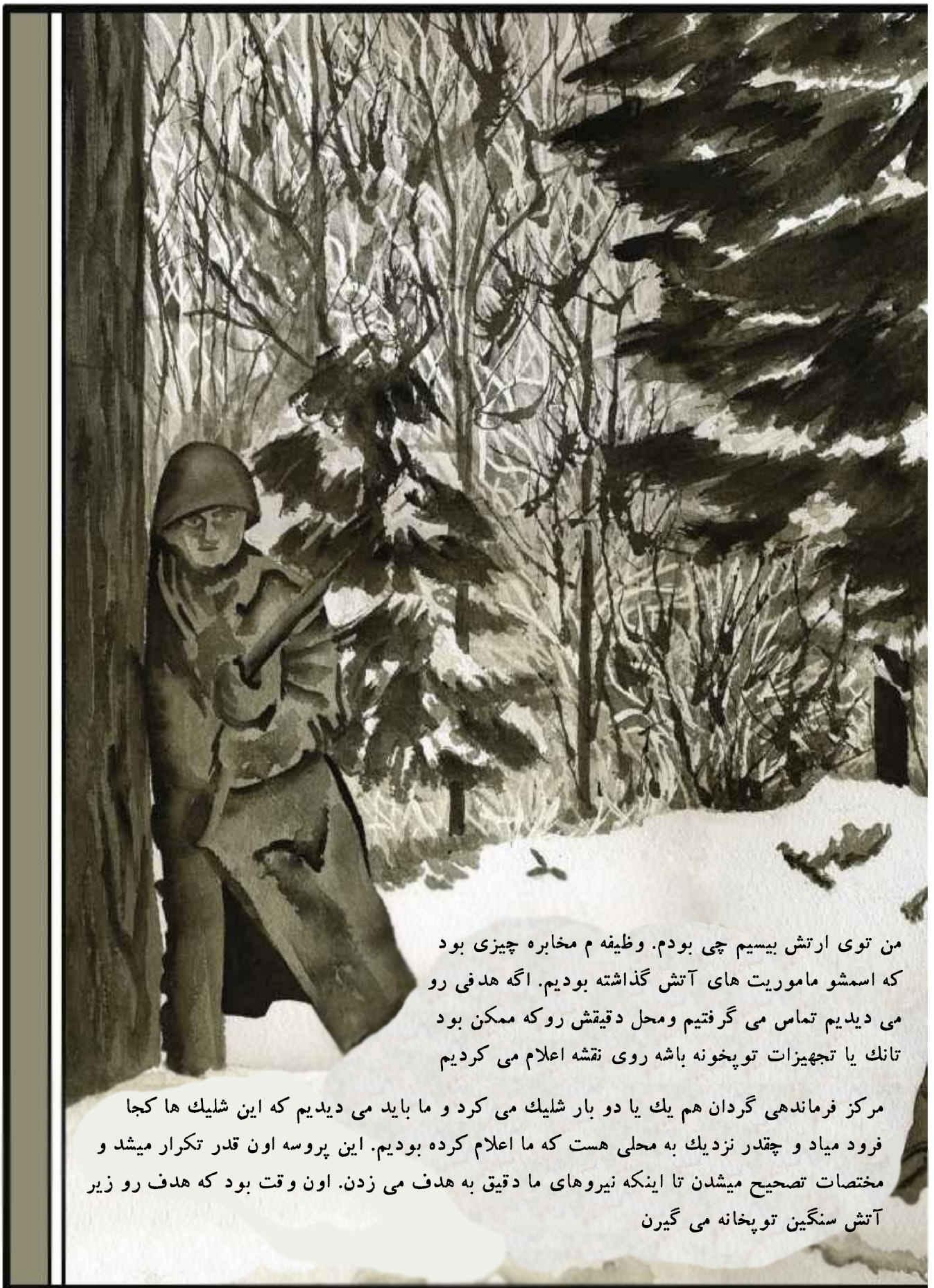


بیشترین نبرد ها در خلال ”نبرد بولج“ در منطقه ای به نام ”آردنس“ رخ داد. قسمت اعظم این ناحیه از جنگل انبوه پوشیده شده که همین موضوع باعث شد که نبرد کند و سخت بشه و عملاً دیدن دو قدم جلوتر غیر ممکن بود

شاید تصورش برای شما سخت باشه اما باور کنین هیچ وقت نمی تونستین حدس بزنین چه اتفاقی قراره بیفته و چه خطراتی پشت این درخت های بزرگ و پر از شاخ و برگ انتظار شما رو میکشه چون ما عملاً نمی دونستیم چند قدم جلوتر دشمن مخفی شده یا نه. برای همین همیشه باید مراقب می بودیم

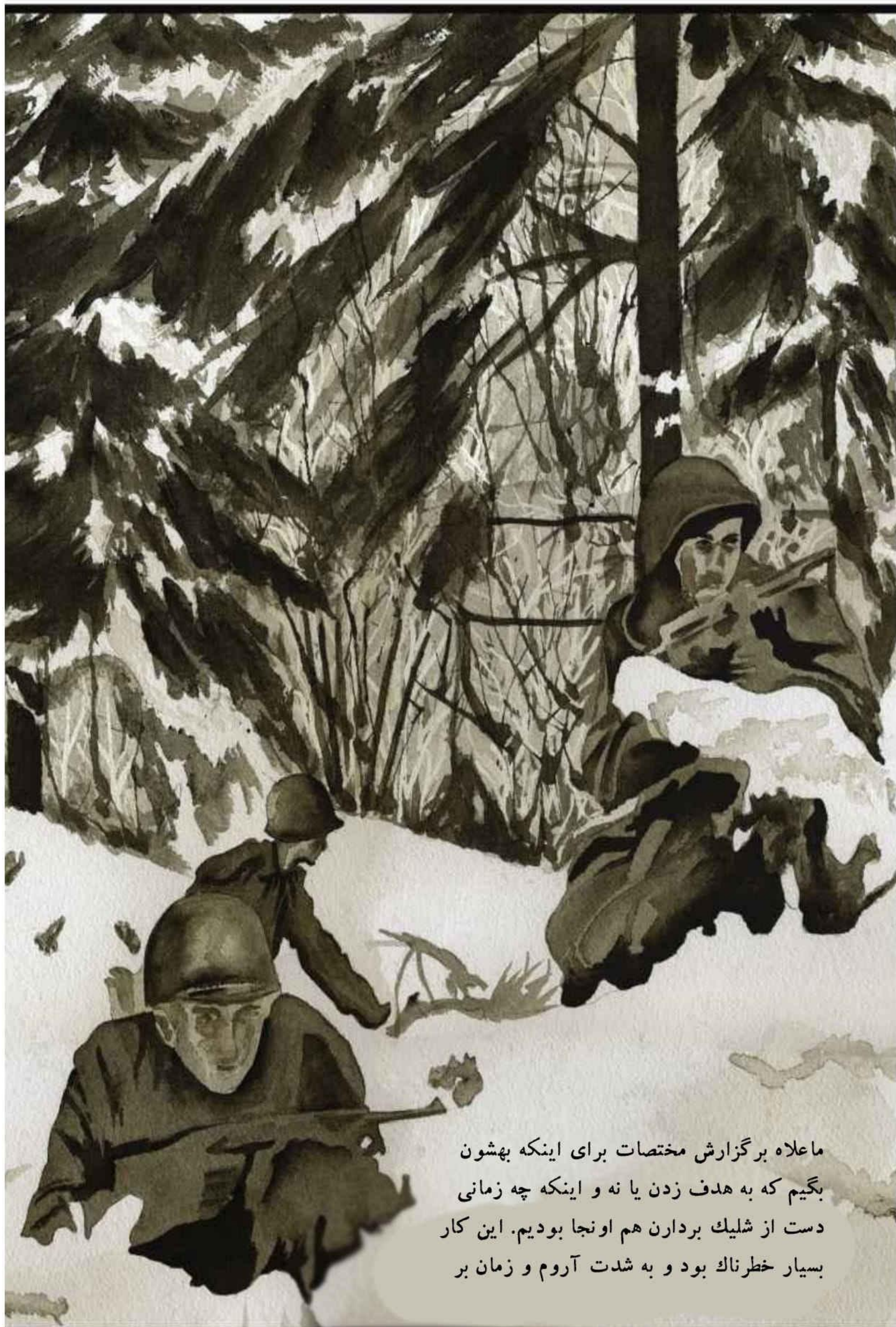
چند مورد برای خودم پیش اومد. يك بار داشتم توی جنگل می دويدم که يك گلوله مستقیم از ناکجا آباد اومد و آستین ژاکتم رو سوراخ کرد. فقط چند سانتی متر اختلاف کافی بود تا منو بکشه



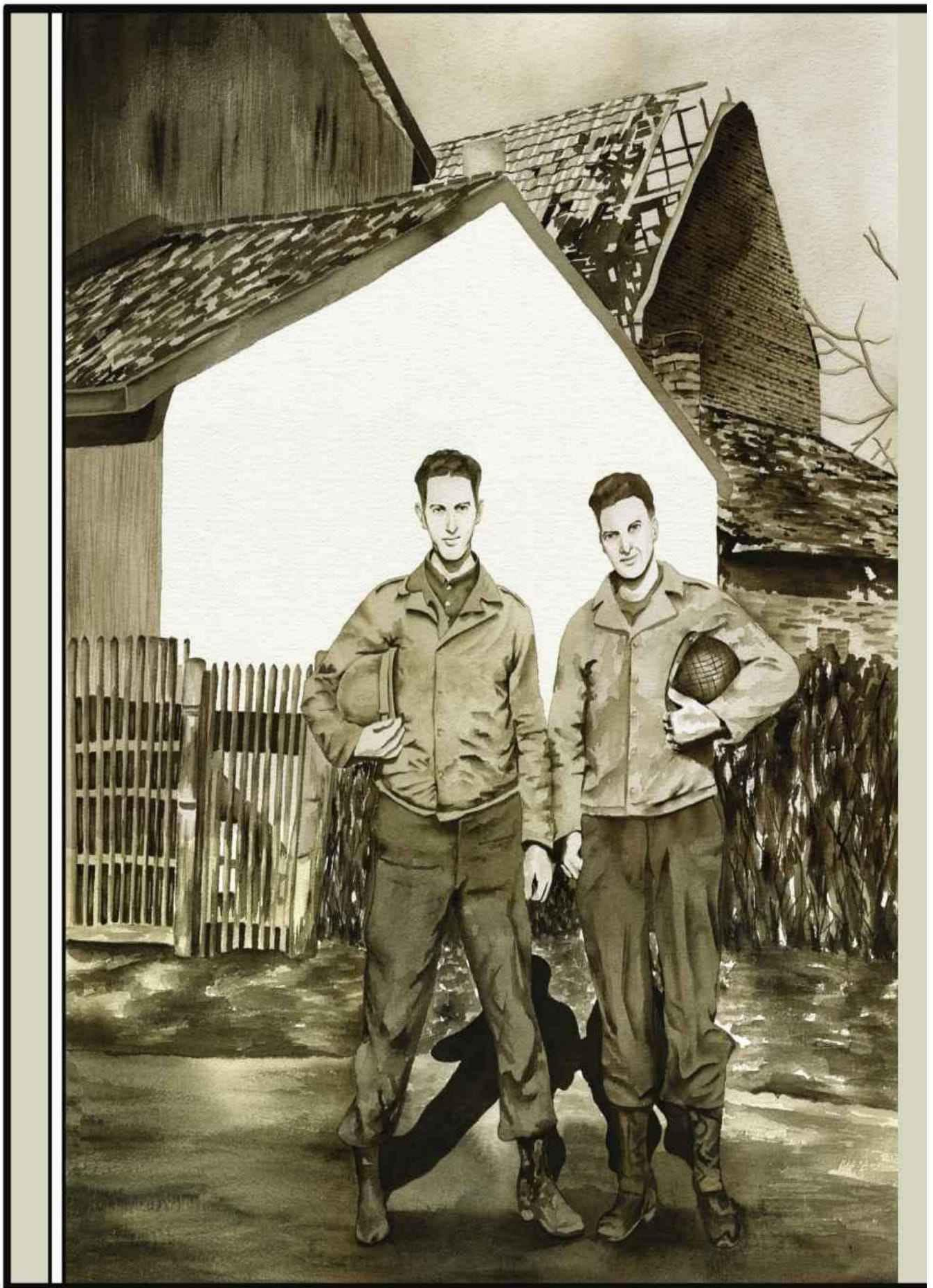


من توی ارتش بیسیم چی بودم. وظیفه م مخابره چیزی بود
که اسمشو ماموریت های آتش گذاشته بودیم. اگه هدفی رو
می دیدیم تماس می گرفتیم و محل دقیقش رو که ممکن بود
تانک یا تجهیزات توپخونه باشه روی نقشه اعلام می کردیم

مرکز فرماندهی گردان هم يك يا دو بار شليك می کرد و ما باید می دیدیم که این شليك ها کجا
فرود میاد و چقدر نزديك به محلی هست که ما اعلام کرده بودیم. این پروسه اون قدر تکرار میشد و
مختصات تصحیح میشدن تا اینکه نیروهای ما دقیق به هدف می زدن. اون وقت بود که هدف رو زیر
آتش سنگین توپخانه می گیرن



ما علاه برگزارش مختصات برای اینکه بهشون
بگیم که به هدف زدن یا نه و اینکه چه زمانی
دست از شلیک بردارن هم اونجا بودیم. این کار
بسیار خطرناک بود و به شدت آرام و زمان بر



همه ش جنگ نبود، بعضی وقتا می تونستیم برای زمان کوتاهی مرخصی بگیریم. پاییز ۱۹۴۴ دقیقا دو روز قبل از اینکه نبرد بولج شروع بشه من شانس این رو پیدا کردم که برادرم "رادنی" رو ببینم. من توی دسته ۸۳ بودم و برادرم توی دسته ۲۹. هر دو تامون از لوگزامبورگ برای حفاظت از مرزها فراخونده شده بودیم. حفاظت از منطقه ای که آلمانی ها می خواستن حملاتشون رو از اونجا آغاز کنن

يك روز بعد از ظهر سربازایی رو دیدم که روی آستین یونیفرمشون برچسب دسته ۲۹ دوخته شده بود. رفتم پیش فرمانده م و ازش اجازه دیدن برادرم رو خواستم. اونم بهم گفت که ما به احتمال زیاد تا صبح قراره اینجا باشیم، برو و چند تا بی سیم رو بزار توی جیب و ببرشون تعمیرگاه برای سرویس باطری. با اینکه من مسوول بی سیم ها بودم و این وظیفه یه سرباز عادی بود ولی فرمانده م این دفعه عمدا منو فرستاد به تعمیرگاه تا شاید بتونم برادرمو ببینم چون تعمیرگاه توی قسمتی بود که دسته ۲۹ اونجا قرار گرفته بودن

صبح روز بعد رفتم دنبال برادرم. البته برای پیدا کردنش يك کمی به مشکل بر خوردم چون اون لحظه با گروه خودش نبود. خوشبختانه تونستم با فرمانده اش صحبت کنم و اون بهم گفت که رادنی که راننده آمبولانس ارتش بود چند تا مجروح رو به يك مرکز فوریت های پزشکی در هلند برده. اون گفت که فردا دوباره برگردم و اگه برادرم برگشته بود اجازه میداد که ببینمش

خوشبختانه صبح روز بعد من چند تا بی سیم دیگه برای تعمیر داشتم و تونستم به این بهونه برادرمو ملاقات کنم و يك روز کامل باهاش وقت بگذرونم. توی اون وضعیت جنگ دیدن يك چهره آشنا و مخصوصا خانوادگی حس خیلی خوبی بود. چندین سال از اینکه ما همدیگه رو ندیده بودیم گذشته بود. اون روز ما در مورد مسائل زیادی با هم صحبت کردیم و حتی يك جلسه رو توی کلیسای موقت ارتش که توی يك خونه قدیمی برپا شده بود برگزار کردیم

نهایتاً روز کریسمس هوا خوب شد. نیروی هوایی ما مجدداً به پرواز در اومد.
این يك هديه کریسمس بی نظیر بود

دقیقا یادمه که تا زانو توی برف
فرو رفته بودم و يك وعده غذایی
که بابت کریسمس بهمون داده
بودن رو می خوردم

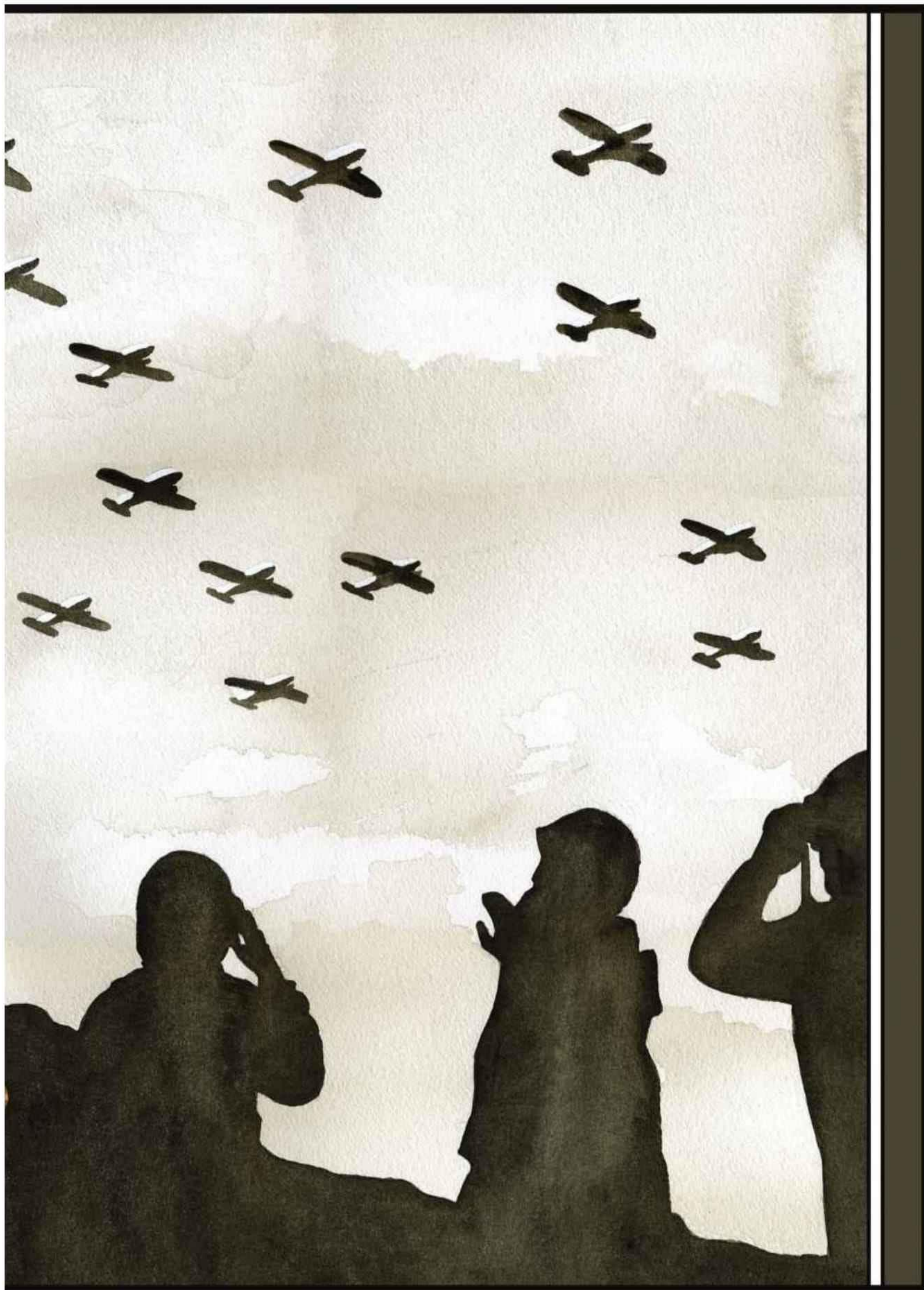
به آسمون نگاه کردم و هزاران هواپیما رو دیدم
که مته زنبور توی آسمون پرواز می کردن

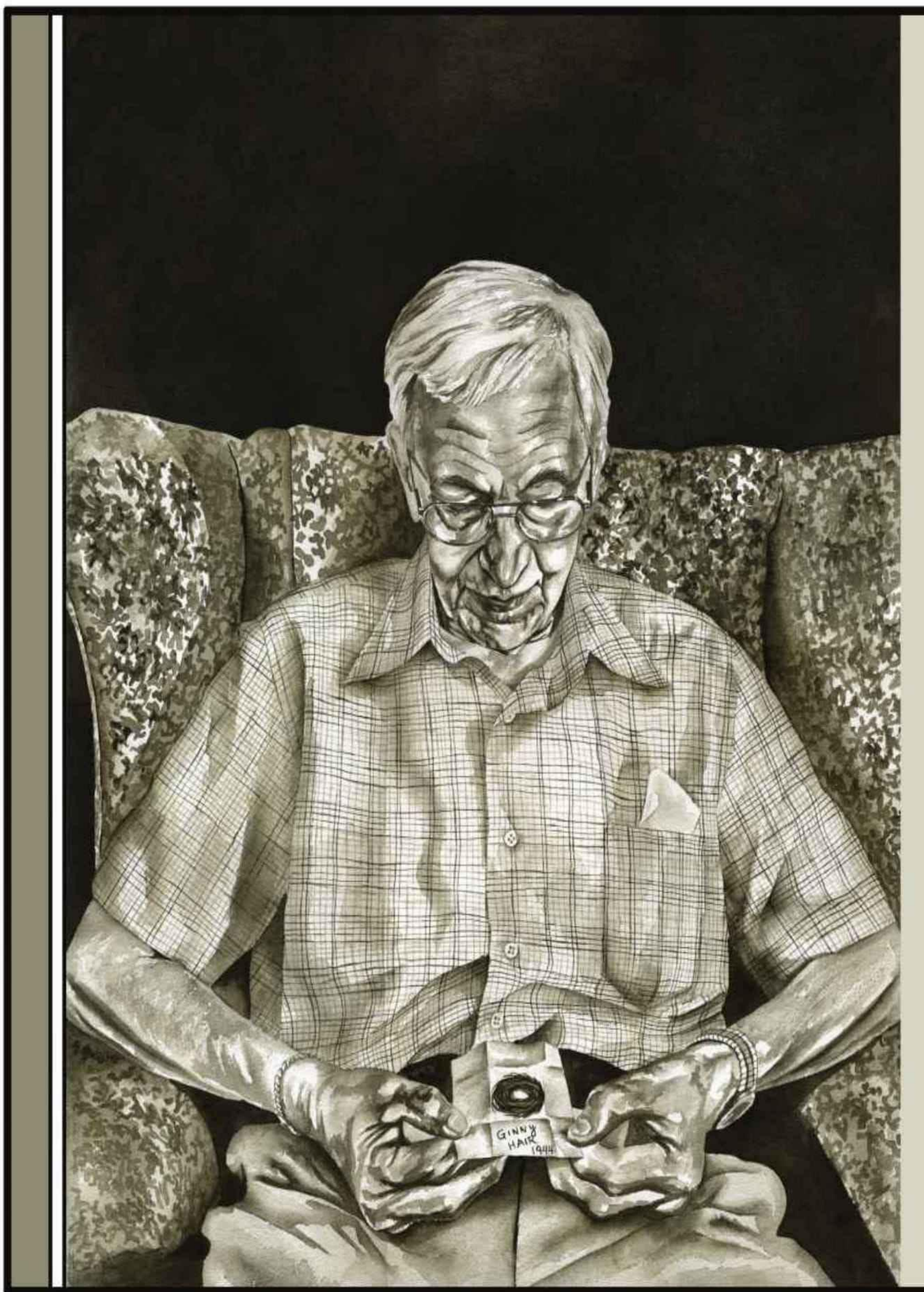
این یکی از تاثیرگذارترین چیزهایی بود که در طول جنگ به چشم دیدم

با این پوشش هوایی ورق برگشت و جنگ به سود ما شد. ما تونستیم پیشروی نیروهای نازی
رو متوقف کنیم و شروع به فشار آوردن و عقب روندن اون ها بکنیم. ما اینقدر فشار آوردیم و
فشار آوردیم تا اینکه اون ها رو مجبور به عقب نشینی به جایی که جنگ آغاز شده بود کردیم

این نبرد طولانی تا اواسط ژانویه
طول کشید. اما این عقب نشینی به
هیچ وجه به معنای پایان جنگ
نبود با اینحال نشانه ای برای پایان
نبرد بولج بود. بیش از هزار سرباز
آمریکایی در این نبرد جان خود را
از دست دادند و هزاران نفر نیز
مجروح شدند







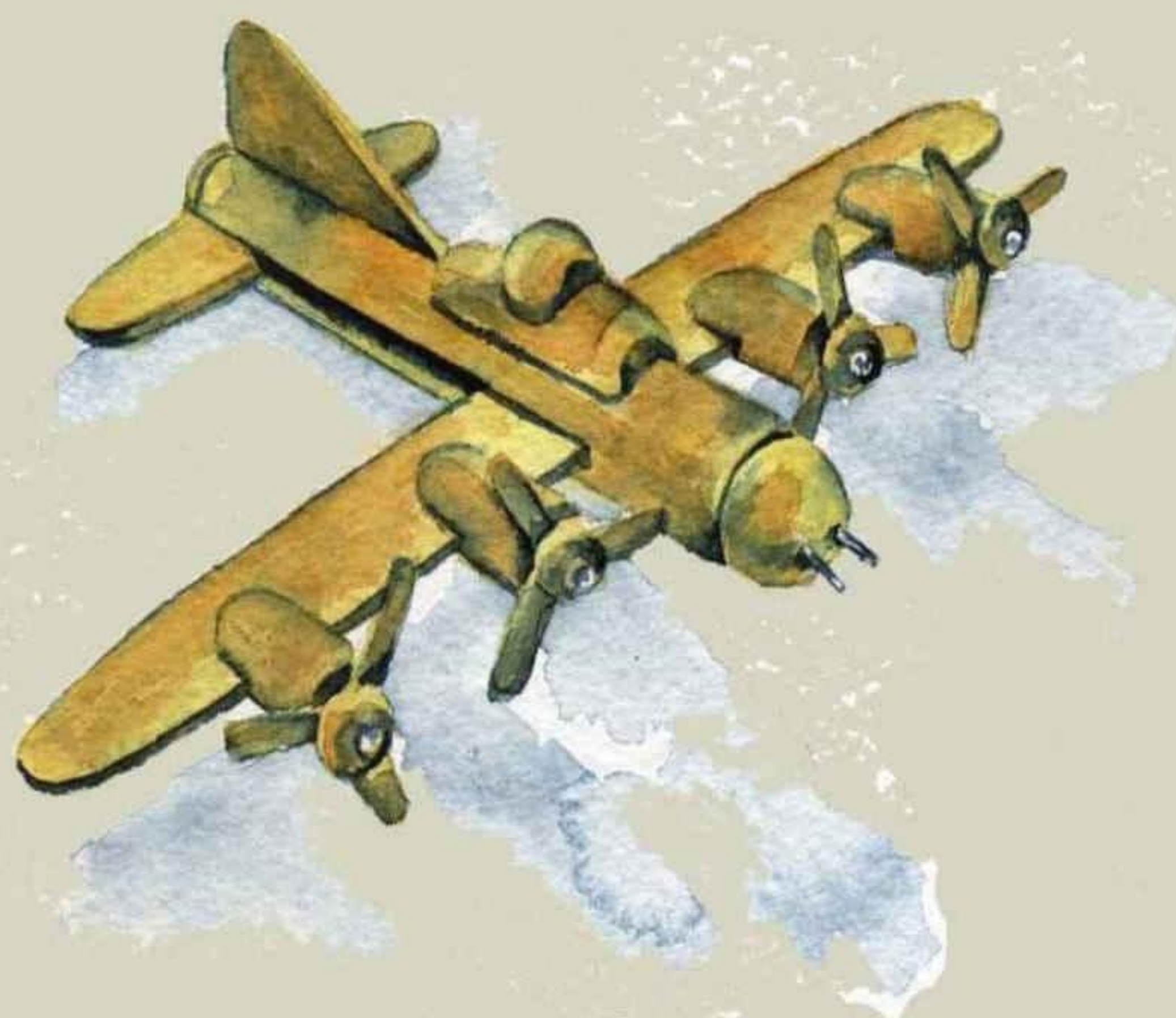
ماه می سال ۱۹۴۵ جنگ در اروپا تقریباً به پایان رسیده بود و در آگوست همون سال جنگ در اقیانوس آرام هم تموم شد. هیتلر و نازی ها شکست خورده بودن و الان دیگه وقت برگشتن به خونه بود

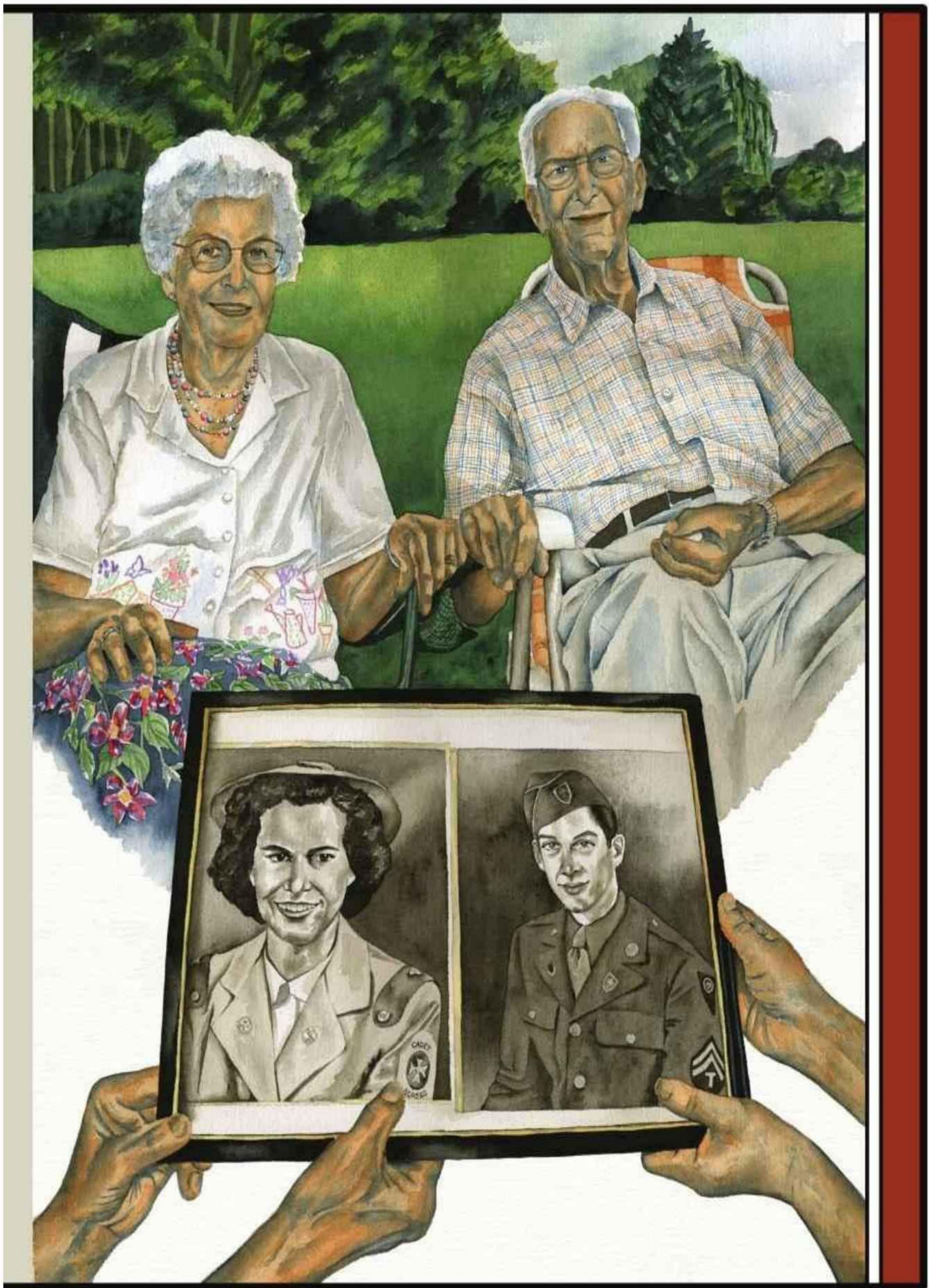
بالاخره می تونستم پیش خانواده م برگردم. به زندگیم، پیش همسر دوست داشتنیم ”ویرجینیا“ که اون هم به نوبه خودش نقش مهمی رو در پشت جبهه ایفا کرد. توی دورانی که من در حال جنگ بودم اون به عنوان پرستار آموزش دیده بود و قرار بود اگه جنگ به این زودی ها تموم نشه اون و خیلی از زن های دیگه به جبهه ها اعزام بشن

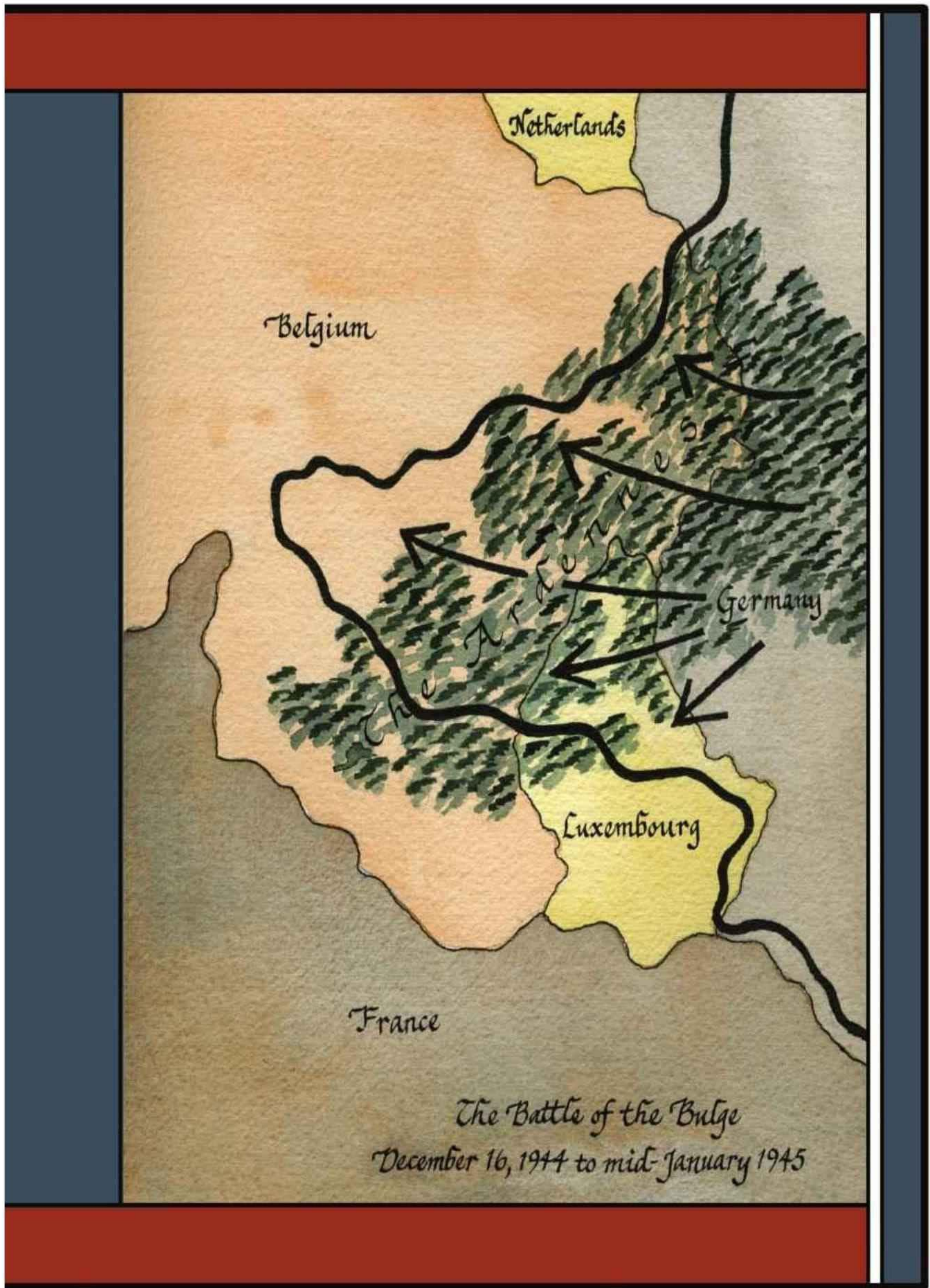
اما خوشبختانه جنگ به پایان رسید. من به خونه برگشتم و ما ماه مارچ ازدواج کردیم. بعد از گذشت شصت سال از زندگی زناشویی مون من هنوز رشته موهایی رو که همسرم وقتی قرار بود به اروپا اعزام بشم توی کیف پول من گذاشت نگه داشتم

بعضی وقتا به گذشته نگاه میکنم و از اینکه زمان چطور این قدر سریع گذشت شگفت زده می شم. از پایان جنگ شصت سال گذشته و من هنوز احساس می کنم که همین دیروز بود. بعد به دور و برم نگاه می کنم و بچه هامو می بینم، نوه هامو و نتیجه هامو

و قتایی بود که حتی فکرشو نمی کردم دوباره به دهکده کوچك خودم برگردم. می دونم هیچ کمکی نمی کنه ولی فکر کردن به همه اون سربازان شجاعی که هیچ وقت به خونه و پیش خونواده هاشون برنگشتن باعث میشه که از صمیم قلب یقین پیدا کنم برای تمام چیزهایی که دارم واقعا خوش شانس بودم







بدهی ما به مردان قهرمان و
زنان شجاع در خدمت کشورمان
هرگز نمی تواند پرداخت شود.
آنها قدردانی بی پایان ما را به
دست آورده اند. هرگز
فداکاری آنها را فراموش
نخواهیم کرد

